



آلكسا ندر روستو، منتقد تاريخ فرهنگي: آزادي يا سلطه / نئوليبرال هاي آلمان (۴)

سيدهادي صمدی

ويسيدان متولد شد و در سال ۱۹۶۳ در هايديلبرگ درگذشت. او دوره دكتوراي خود را در سال ۱۹۰۷ در ارلانگن به پايان رساند و تا سال ۱۹۱۱ در لايپزيك به كار نشر كتاب مشغول بود. از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ در دانشگاه مونيخ به تدريس پرداخت و از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ به جبهه اعزام شد. وي طی اين سال ها كارشناس مسائل كارتل در وزارت اقتصاد رايش سوم هم بود و روی مسائل سنديكاهای کارگری نیز کار می کرد. در سال ۱۹۳۲ اصول عقاید خود را پيرامون مكتب نئوليبرال، بدون اين كه با همكاران و همفكران بعدی خود در تماس بوده باشد، شكل داد. در فاصله سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۹ برای فرار از فشار و تهديد نازی ها استادی دانشگاه استانبول تركيه (به دعوت آتاتورك) را پذيرفت و به تركيه مهاجرت كرد. پس از آن تا سال ۱۹۵۵ در دانشگاه هايديلبرگ به تدريس پرداخت و در سال ۱۹۵۵ به رياست جامعه علمی اقتصاد اجتماعي بازار آلمان منصوب شد. روستو در جوانی سوسيالیست بود و تحت تأثير فرانتز اوپنهايمر قرار داشت. ولی بعدها به نئوليبرال ها پيوست. او جامعه شناسی فرهنگ را بعدها بستر اصلی و محوری تاريخ می دانست، تاريخی كه از طريق توده های كشاورز البته به شيوه مسالمت جويانه، شكل گرفته بود. بعدها اين كشاورزان به وسيله قبایل مهاجم و جنگاور ساكن شدند، نتيجه اين وضعيت به نظر روستو سيطره و استثمار اكثريت به وسيله اقليت بود. او با هر نوع بهره برداری و استثمار انسان توسط انسان ديگر مخالف بود. نظريات روستو به نظريه تشكيل دولت اوپنهايمر و آموزه طبقات اجتماعي بنا نهاده شده بود. نظريه آموزه طبقات اجتماعي - نزد كلاسيك ها - شرايط اجتماعي و نهادهاي قوانين عقلاني بازار را در نظر نمی گرفت به همين دليل اقتصاد ليبرال كلاسيك كه او آن را پاله نئوليبراليسم^۵ می ناميد، با شكست مواجه شد. روستو از اولين

قبل از طرح مطلب اصلی، ضروری است برای روشن شدن ذهن خوانندگان به دو نکته مقدماتی پرداخته شود. یکی اين كه آلكساندر روستو غير از والتر ويتمن روستو آمريكایی، صاحب نظريه مراحل رشد اقتصادی و مرحله خيز دهه شصت قرن بيستم و مشاور اقتصادی جان. اف. كندی، رييس جمهور فقيد آمريكا است. آلكساندر روستو نظريه پرداز تاريخ تحولات فرهنگي غرب بوده و به زعم معاصران و همكاران خود، مانند روپكه، از دانشی وسيع برخوردار بوده است. ديگر اين كه تقريباً همه نئوليبرال ها (شايد برخلاف نئوكلاسيك ها) برای خود نوعی رسالت فرهنگي قائل بوده اند، به اين معنا كه به عوامل غير اقتصادی، مخصوصاً مسائل معنوی و فرهنگي (بويژه مذهب و ارزش های مذهبي) نیز اهميت می داده اند، مساله ای كه در ميان برخی از آخرين برندگان نوبل اقتصاد غير آلمانی هم ديده می شود. كواز^۶ و نظريه اثرات خارجي او^۷، هايك و نظريه نظام اقتصادی يا رويكرد نهادگرايان جديد كه طيف وسيعی از علمای اقتصاد معاصر را در بر می گيرند و جزو نئوليبرال های آلمانی هم نيستند، نمونه هایی از اين رويكرد به شمار می روند. شناخت نظرات آنان برای حل مسائل مبرم اقتصادی كشورهای كمتر توسعه یافته، بسيار ضروری است.^۴ نئوليبرال های اين سلسله مقالات، سال ها قبل از برندگان اخير نوبل اقتصاد به مقوله تأثير عوامل غير اقتصادی بر اقتصاد پرداخته اند؛ یکی از موارد مورد نظر ايشان تأثير عوامل مذهبي بر فرآيندهای مطرح در اقتصاد است كه دستاورد بزرگ ماكس وبر، متفكر، اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی به شمار می رود كه با كتاب ها و اندیشه های خط شکن خود، تفكرات سنتی محققان اقتصادی را تحت تأثير قرار داد. آلكساندر روستو، جامعه شناس و اقتصاددان آلمانی در سال ۱۸۸۵ در شهر

متفکران مکتب نئولیبرالیسم آلمان است. از جمله آثار و نوشته‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: رساله‌ای در باب کذب یا رساله دکتری او با عنوان گفتارهایی در قضیه صدق و کذب برتراند راسل در منطق جدید (۱۹۱۰)، شکست اقتصاد لیبرالیسم (۱۹۴۵)، گمرک حمایتی یا

همان‌طور که گفته شد روستو از سوسیالیسم رویگردان شده اما از سوی دیگر آنچه او پاله‌نئولیبرالیسم، یعنی لیبرالیسم لسهنر می‌نامید، برایش بدیل جذابی در برابر سوسیالیسم به حساب نمی‌آمد، به همین دلیل نئولیبرالیسم را مطرح کرد. روستو به گروه نئولیبرال‌ها پیوست. او همچنین آدام اسمیت را جزو

روستو در تحلیل‌های خود به اهمیت مولفه‌های غیر اقتصادی در اقتصاد نزدیک می‌شود و این درست همان خصیصه عمومی مشترک اغلب نئولیبرال‌هاست که پیوستگی متقابل فرهنگ و اقتصاد را مطرح می‌کند

پاله‌نئولیبرالیست‌ها می‌شناخت که او را به نظم طبیعی و مقدر معتقد می‌دانسته با این تفاوت که در اندیشه او باید گردش جهان را به خود وا گذاشت، در حالی که روستو چنین اعتقادی نداشت؛ از نظر او تنش‌های اجتماعی بر اثر این نظم خود به خودی طبیعی به وجود می‌آیند و چرخ اقتصاد به دست صاحبان منافع و سیاستمداران غیر مستقل می‌چرخد. از طرفی موفقیت پر سر و صدای مارکسیست‌ها در امر شناخت را محصول مناسبات اجتماعی آنان می‌دانست، چیزی که نظریه‌پردازان سوسیالیست نمی‌توانستند در آن تغییری دهند، از سوی دیگر به نظر او اقتصاد بازار به خود متکی، کمبودهایی داشت، از این رو مداخلات موردی در آن الزامی بود. روستو نئولیبرالیسم را به عنوان راه سوم در برابر سوسیالیسم و لیبرالیسم کلاسیک مطرح کرد تا نظم نامرئی اقتصاد بازار در حدود و ثغوری خاص برقرار شود؛ به نظر او اگر این حدود در هم شکسته می‌شد بحران ایجاد می‌شد. او نتیجه گرفت که ما از خوش‌بینی حاکم بر قرن ۱۸ ناشی از نظم خود به خودی اقتصاد بازار بسیار دوریم. به نظر او در مسلک نئولیبرالیسم موضوع نفع شخصی به عنوان موتور اصلی حرکت اقتصادی به رسمیت شناخته می‌شود و نباید آن را تنها ناشی از خودخواهی صرف دانست، بلکه باید به افراد اجازه داد با کمک آن به خودیاری بپردازند در حالی که نزد اسمیت منفعت شخصی، داور اصلی است که البته تا حدی توسط مذهب کنترل و محدود می‌شود؛ تنها وقتی انسان مذهب را به کناری می‌نهد و همه چیز دنیایی و عرفی می‌شود، وسوسه شیطنانی و کوشش برای ثروتمندتر شدن به هر قیمت و شهوت قدرت و آزمندی برای سلطه، مجال جولان می‌یابد. به این ترتیب نفع شخصی در نظام بازار به طور زاینده و مولد به کار می‌افتد، در حالی که در نظام‌های دیگر، نفع شخصی به سرکوب می‌پردازد؛ برخلاف آدام اسمیت برای روستو انسان ابزار نیست، بلکه هدف و مقصد است، اما در نظام برنامه‌ریزی متمرکز، بازار را عیب اساسی تلقی می‌کنند، چه این برداشت یعنی برنامه‌ریزی متمرکز بسیار گران تمام می‌شود، زیرا مستقیماً به آزادی افراد لطمه می‌زند. به نظر روستو نفع شخصی از طریق بازار در مولدترین شیوه هماهنگی به کار می‌افتد، یعنی آزادی و قدرت تولید با هم ترکیب می‌شوند. هدف نهایی نظام اقتصادی بازار هم باید ترکیب آزادی و قدرت تولید باشد. او معتقد است اعتماد به برنامه‌ریزی متمرکز هنگامی شکل می‌گیرد که ظاهراً امنیت بیشتری ایجاد شود، با این حال این امنیت برابر افت قدرت تولید نیست. در آزادی اقتصادی می‌توان دیدگاه اجتماعی و انسجام‌دهنده و اخلاقی شدن را با هم تلفیق کرد. اقتصاد بازار اما خدمات و همیاری را مقدمه لازم کارایی خود می‌داند، چیزی که آن را خلق نمی‌کند. تعاون، انسجام و اخلاقی شدن وظایفی هستند که

آزادی تجارت له و علیه سیاست گمرکی (۱۹۴۹) و در میان سرمایه‌داری و کمونیسم (۱۹۴۹) که ظاهراً دو کتاب اخیر را در ترکیه آماده کرده بود. کتاب مهم او تحت عنوان جایگزینی و مکان‌یابی عصر حاضر در تاریخ بشری^۶ در سه جلد (۱۹۵۷-۱۹۵۱) با محوریت آزادی و سلطه یا خودکامگی تألیف شد. جلد اول در باب آغاز عهد خودکامگی (۱۹۵۰)، جلد دوم در باب رهجویی به سوی آزادی (۱۹۵۳) و جلد سوم در باب خودکامگی و سلطه یا آزادی (۱۹۵۶) بود. از دیگر آثار او می‌توان به کتاب سیاست حیاتی^۷ (۱۹۵۷)، اقتصاد اجتماعی بازار بدون معجزه (۱۹۵۳) و سخنرانی‌ها و پاسخ‌ها (۱۹۶۳) اشاره کرد.

در این نوشتار می‌کوشیم دو محور از اندیشه‌های اصلی روستو را مورد بررسی قرار دهیم، یکی فلسفه اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی ناشی از نگرش او و دیگر اشاره به کتاب سه جلدی او، یعنی خودکامگی و آزادی. در پایان با توجه به شرایط ایران به نقد نظرات او می‌پردازیم. در این جا باید اشاره کنیم که روستو در سال ۱۹۳۲ در همایش اقتصاددانان آلمان در شهر درسدن^۸ سخنرانی‌ای با عنوان سیاست پیگیری منافع گروه‌ها یا سیاست دولتی ایراد کرد که طی آن، بدون آگاهی از نظرات والتر اویکن همان نظرات را ابراز داشت. علت مهاجرت او به ترکیه آن بود که به موقع از لیست متهمان حادثه کودتای ژنرال شلایر در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ مطلع شد و توانست فرار کند. قرار بود او هم به اتهام شرکت در کودتا بازداشت و تیر باران شود. او در دانشگاه استانبول به تدریس جغرافیای اقتصادی و تاریخ اجتماعی و اقتصادی پرداخت و اغلب وقت خود را به مصاحبت روپکه و گردش در کرانه بوسفور می‌گذرانید. روپکه در خاطرات خود با این عبارت از آن اوقات یاد می‌کند: 'سال‌های فراموش‌نشدنی تاثیر بر یکدیگر در صحبت‌های روزانه'. به نظر او روستو بذر اندیشه‌های نقد فرهنگی خود را در این دوران بر ذهن می‌پاشید و نقد فرهنگی خود از تاریخ جهانی را در این دوران طراحی می‌کرد و زیربنای سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی را به سهم خود به منزله بستر فرهنگی نئولیبرالیسم شکل می‌داد. نباید فراموش کرد که وی می‌کوشید از طریق رفرم‌های اجتماعی و سیاسی به معالجه و درمان (تراپی) نظام اقتصادی و اجتماعی بپردازد، چیزی که در حقیقت مبانی اولیه نظام اقتصاد اجتماعی بازار بعدی آلمان به شمار می‌رود. او از چندین دانشگاه دکتری اقتصاد دریافت کرد، صلیب بزرگ افتخار آلمان را به خاطر خدمات فرهنگی‌اش بر گردن آویخت و سرانجام ریاست هیات مدیره موسسه تحقیقاتی خانواده‌های روستایی را بر عهده گرفت. همچنین هنگامی که نظام اقتصاد اجتماعی بازار آلمان در حال پیاده‌سازی بود، با فکر و قلم خود به یاری آن شتافت.

نهادهای به اصطلاح حاشیه بازار^۹ عهده‌دار تولید آن هستند. روستو بر خلاف لیبرال‌های قدیمی، سیستم هدایت بازار را به بازار محدود می‌کند، آن هم از طریق حواشی بازار. جمله او در این جا عیناً چنین است: در بازار، نفع شخصی فقط موتور محرکه است، به شرطی که به وسیله رقابت در جهت منافع جامعه هدایت شود، اما برای کارآمدی آن کافی نیست. دولت باید موانع ایجاد شده در عرصه رقابت را برطرف سازد و سیاست فعال و مثبت دولت - نه سیاست منفعل رقابتی توسط آن - پیاده شود به علاوه مداخلات انطباقی باید سنجیده انجام شوند؛ او به همین دلیل برای دولت وظایف دیگری غیر از آنچه پالئونلیبرال‌ها قائل بودند، تعریف کرد، یعنی به نوعی برای مداخلات غیرمستقیم دولت در بازار بدون تغییر شکل سازوکارهای بازار اعتبار قائل شد. به نظر پروفیسور هانس اوتولنل^{۱۱} که بیشتر نظریات مندرج این مقاله از تحلیل او اخذ شده‌اند، برای روستو بازار قلمرو اصلی اقتصاد است، اما به عنوان حاشیه بازار، روستو قلمروهای تاثیرگذاری دیگر انسان را نیز مد نظر دارد. برای روستو حواشی بازار قلمروهای خاص انسانی است و صدها بار مهم‌تر از خود بازار هستند.^{۱۱} این حواشی برای بازار فقط کارکرد خدمتگزاری دارند. این موضوعی است که به نظر روستو لیبرالیسم اولیه و خام کلاسیک، آن را از لحاظ جامعه‌شناسی از نظر دور داشته است. البته حواشی مذکور بدون بازار موجودیت ندارند و فرع بر بازار هستند. روستو در تعریف حاشیه یا حواشی بازار، می‌گوید این مفهوم شامل تعداد موضوعاتی است که خاص انسان هستند، مثل فرهنگ آموزش و پرورش، ارزش‌های مذهبی، هنجارها و تعاملات اجتماعی و... بویژه ارزش‌های اخلاقی و سرمشق‌های زندگی و نیز رقابت جوانمردانه. در نظریه روستو برای سیاست اقتصادی هم قواعد اساسی اخلاق معتبر شناخته می‌شوند. دخالت‌های سیاست اقتصادی بدون فهم لازم ارتباطات آن‌ها با اخلاق، معیار اخلاق تلقی می‌شود. به این ترتیب روستو در تحلیل‌های خود به اهمیت مولفه‌های غیر اقتصادی در اقتصاد نزدیک می‌شود و این درست همان خصیصه عمومی مشترک اغلب نئولیبرال‌هاست که بیوستگی متقابل فرهنگ و اقتصاد را مطرح می‌کنند. سیستم بازار برای روستو فقط آن نیست که در مرحله ثانوی به علت تاثیر مثبت آن بر تولید ملی قابل پیگیری باشد، بلکه قبل از آن به این سبب که زمینه لازم برای رسیدن به ارزش‌های متعالی فراتر از اقتصاد مثل آزادی را فراهم می‌کند مهم است. بین بازارها و حواشی آن‌ها، روابط تاثیرگذاری متقابل وجود دارد و بازارها نیز به نوبه خود بر حواشی اثر می‌گذارند، نه بر عکس؛ به همین جهت نمی‌توان آزادی را در سایر قلمروها محقق ساخت، بویژه اگر بازاری وجود نداشته باشد. روستو می‌خواهد در تصمیم‌گیری از طریق ارضای حوائج مادی، تاثیر آن‌ها را بر وضعیت زندگی که او آن را وضعیت حیاتی^{۱۲} می‌نامد، مشخص سازد. مثلاً به نظر روستو یک مورد مصداقی در این زمینه آن است که بیشتر هزینه کردن برای مناطق مسکونی به جای ساخت‌وسازهای یادگان‌های نظامی اجاره‌ای، هزینه کردنی بجا و منطبق با وضعیت زندگی است. بر اساس همین تاملات، روستو در سال ۱۹۶۰- هنگامی که خبری از حفظ محیط زیست نبود- علیه آلودگی هوا و آب قیام کرد. او حتی معتقد بود کارگران باید اتومبیل‌های خود را در منزل بگذارند و هزینه اضافی ایجاد شده را از طریق بهبود وضعیت زندگی تامین کنند و موجب آلودگی محیط‌زیست نشوند. این سیاست تعقیب وضعیت حیاتی^{۱۳} یکی از محورهای اصلی تفکرات او در زمینه سیاست‌های اجتماعی است. فراموش نکنیم که روستو این نظریات را ۷۰ سال قبل مطرح کرده است.

به نظر می‌رسد همین چند سطر برای بیان فلسفه اجتماعی او کافی باشد. او درباره سیاست رقابت و سیاست اجتماعی و بازار کار و نیز درباره سیاست کنژونکتور^{۱۴} و سیاست ساختاری و نقش دولت، نکات بدیع و اندیشه‌های جالبی ارائه داد که متأسفانه طرح همه آن‌ها در حدود این مقاله نمی‌گنجد. روستو با همه دانش و توان خود در دوران سازندگی نظام اقتصاد اجتماعی بازار، صمیمانه در کنار ارهارد، اویکن، رویکه و مولر آرماک بود، بدون این که از مبارزات خود با رژیم تبهکار نازی سخن بگوید یا از قدرت حاکم سهم خواهی کند و خود را طلبکار بداند. روستو در کتاب اصلی خود، مساله قدرت و حاکمیت را امری فرهنگی می‌شمارد و همان طور که اشاره شد، چگونگی شکل‌گیری آن را به نقد می‌کشد. در حقیقت کار اصلی او در این تالیف، نقد فرهنگی قدرت است. او در تمام این بررسی‌ها سلطه و آزادی را در کنار هم بررسی می‌کند و در جلد اول کتاب آزادی و خودکامی به طور سیستماتیک، نتایج حاصل از بهره‌کشی انسان‌ها توسط انسان‌های دیگر را طرح می‌کند و از سیطره یک طبقه بر طبقه دیگر یا به قول خودش از روی هم قرار گرفتن و جایجایی طبقات یا آموزه تراکم و همفرونی طبقات^{۱۵} سخن می‌گوید. در سال‌های بعد، یعنی در سال ۱۹۴۷، مک‌ایور^{۱۶} در کتاب خود تحت عنوان دولت در عرصه نیروهای جامعه برخلاف اوپن هایمر، استاد روستو، این نظریه را مطرح کرد که سلطه، به زحمت در یک فرصت تاریخی یا ماقبل تاریخی توانسته است به وسیله جامعه به صورت یک نهاد سر بر آورد. این قدرت در ابتدا به شکل قدرت مداوم عریان نیست، بلکه به مثابه نوعی اقتدار^{۱۷}، یعنی قدرت نهادینه شده و سازمان یافته، به جنبه‌های قهرآمیز ارتباطی ندارد و به اسطوره‌های طبقه تحت سیطره و طبقات فرودست مربوط می‌شود. به علاوه خانواده با پدید آوردن فرزندان، قلمرو آشکاری از سلطه را متجلی می‌سازد، چرا که کودکان تحت سلطه پدر و مادر قرار می‌گیرند؛ سلطه همچنین در مناسبات جنسی (زن و مرد) و تنظیم آن‌ها و سپس در مناسبات مالکیتی به صورت اتحادیه‌های خانوادگی و خویشاوندی، از لحاظ فرهنگی به منصفه ظهور می‌رسد. این اندیشه‌ها برای توجیه همه اشکال سلطه دولت، آن هم در فرهنگ‌های کهن و در مناسبات دولت‌های مبتنی بر طبقات، کافی به نظر می‌رسند؛ تنها پس از همفرونی فرهنگی و تراکم قهرآمیز طبقات ممکن است حالتی پیدا شود که در شیوه کار طبقات فرودست، طبقات فرادست برای کشف و اختراع انواع پروژه‌های هنری و علمی زمان خود فرصت داشته باشند. البته این نیروها و پروژه‌ها به درد خود طبقات فرودست نمی‌خورد و تنها سدهای آبیاری ماقبل تاریخی و آنچه را که در اسناد تاریخی، نمونه‌های فراوانی از آن‌ها وجود دارند (قنوات، اهرام، پل‌ها، مجسمه‌ها) یافت می‌شود.^{۱۸}

روستو در جلد دوم نیز همین مساله را بر همین سیاق اما نه به طور سیستماتیک بلکه به صورت تاریخی در سه هزار سال تاریخ فرهنگ مغرب زمین بررسی می‌کند و نمونه‌هایی از سرنگونی حکومت‌ها و سیطره بر سرزمین‌ها و قبایل مختلف ارائه می‌دهد، مثل غلبه قبایل دور^{۱۹} بر فرهنگ اساطیری یونانی و رومی‌های تازه جابجا شده یا سربازان امپراطوری روم. بررسی این پدیده‌ها به توجه و ملاحظه دقیقی نیاز دارد، زیرا تطبیق آن‌ها با متن تاریخ پیچیده‌تر است نمی‌توان این بررسی را فقط به طور ساده و شماتیک انجام داد.

روستو در جلد اول تردیدی به جا نگذاشته که هر نوع غلبه طبقاتی و همفرونی سلطه، به نتایج قهرآمیز و جبر فرهنگی منتهی شده و به یک شیوه اجتماعی

**در قرن ۲۰ آشفتنی
مفهومی آزادی به قدری
بالا گرفت که حتی
دولت‌های تمامیت‌خواه و
توتالیتر در عملیات تراکمی
و همفرونی خود به منزله
هدیه‌کنندگان آزادی، راه
خود را به سوی سلطه
می‌گشایند و به نام آزادی،
سلطه‌گری می‌کنند**

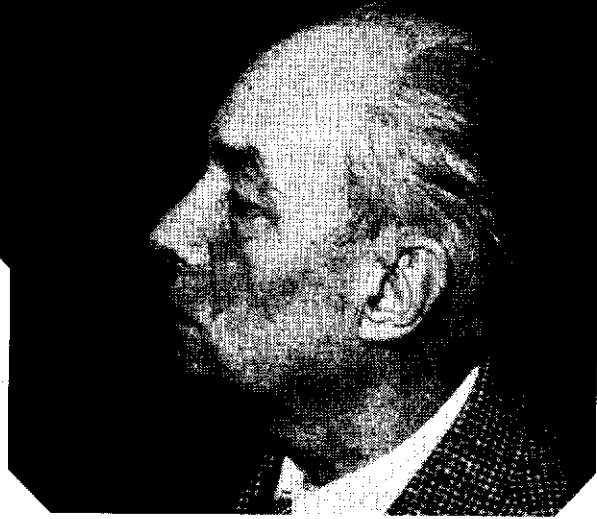
جامعه‌شناسی فرهنگ (۱۹۳۵)، در این زمینه تفکر سومی به صورت تفکر بازتابی شکل می‌گیرد، زیرا باید به صورت اندیشه‌ها و معرفت‌هایی جا گرفته باشند که روستو آن را به صورت آزادی‌گرایی یا آزادی‌طلبی^{۲۶} فرمول‌بندی می‌کند، قبل از آن که از لحاظ معنوی، آزادی سیاسی و آزادی اجتماعی شکل بگیرند. این موضوع به نظر او در اواسط هزاره اول مسیحیت به سرزمین فرهنگ‌های قدیمی در منطقه‌ای از جنوب ایتالیا تا هند و چین گسترش یافت و موجودیت پیدا کرد. یاسپرس این عصر را محور تاریخ جهان می‌نامد و آلفرد وبر می‌کوشد آن را عصر شکوفایی یا پیدایش اقوام سلحشور اروپای شمالی در مناطق پیش گفته معرفی

کند، ولی روستو از ارائه هر توضیح جامعه‌شناسانه و زیست‌شناسانه صرف‌نظر می‌کند. به این ترتیب او برای مغرب زمین و تاریخ فرهنگی آن کار می‌کند. به نظر روستو اشراف ایونی (یونان قدیم در قرن اول قبل از میلاد)، به جای منافع حاصل از سلطه از سودهای بازرگانی حاصل از رابطه با نقاط دوردست زندگی می‌کردند. برای آنان این شیوه کسب و کار خوش‌تر بود تا این که زیربنای اقتصادی خود را از طریق آزادی‌گرایی قرون اولیه یونان قدیم به دست آورند، یعنی اشراف یونانی اشتغال با بازرگانی و سکونت در شهرها را بر تمرکز حیثیتی سحرآمیز و شکوه و جلال گذشته ترجیح می‌دادند و به این ترتیب آزادسازی مغرب زمین را هدایت می‌کردند. روستو زندگی به شیوه جدید را از سال ۵۴۶ قبل از میلاد که با حمله ایرانیان به یونان مصادف است، به عنوان مبدا تاریخی می‌شمارد که آن را دنبال کردند. در این زمان آزادگرایی یونان، آن هم به واسطه رواج تظہیرکننده، رمزآلود (اورفیک)^{۲۷} و سیطره متافیزیکی نجات‌بخش آلمان‌گرایانه پتیاگوراس^{۲۸} به شدت ضعف می‌بیند. آزاداندیشی یونانی بویژه از جزیره ایون به آن رسید که کاملاً از سیستم فتوَدالی تخلیه شده بود و برای اولین بار به شیوه‌های دموکراتیک جریان تراکمی، همفرونی فرهنگی و شرایط طبقاتی را برای آزادی مشخص در دولت یونان فراهم آورده بود. این شرایط پس از آن که در سال ۴۰۴ قبل از میلاد به دست اسپارت مرتجع سرکوب شد، در نومتافیزیکی جهان‌گرای جدیدی که منشاء هندی داشت، تجلی کرد، اما این بار با پشتوانه نظری در تفکر تمرکزایی فرهنگی (مثلاً در اندیشه‌های افلاطون و کتاب مشهور او جمهوریست). به نظر می‌رسد روستو در این جا نوعی قانون تاریخی وضع می‌کند که می‌توان آن را بعدها در تاریخ سیاسی-معنوی باز خواند. پوشش انقلاب فرانسه از حملات آزادیخواهانه و روشنگرانه عصر ترور تمامیت‌خواه روبسییر مستفاد می‌شد. ظهور و تجلی روبسییر با آزادی‌گرایی سال ۱۷۹۲ و سپس امپریالیسم ناپلئون در اروپا، ضربات متقابل ایجاد کرد که دوره رستوراسیون^{۲۹} پس از انقلاب را رقم زد. احتمالاً فاجعه سال ۱۸۰ پس از مسیحیت (به صورت امپراطوری سربازان رومی) پس از یک دوره آزادی کامل انسانی رخ داده است.

تحلیل‌های روستو و نقد فرهنگی او از تاریخ اروپا که در عین حال بسیار جالب است، در جلد دوم کتاب تا سال ۱۷۹۲ (سال انقلاب فرانسه) ادامه

آسیب‌شناسانه بی‌غل و غش و بی‌ضرر نیت‌جامیده است. این امر تغییر دید در تاریخ را ضروری می‌سازد. از آن جا که تاریخ و اولین نتایج تاریخی موجود از وضعیت سلطه و غلبه خبر می‌دهند، در ادامه تغییر طبقات و تجدید آموزش اجازه نخواهیم داشت تنها ناظرانی بی‌طرف باشیم بلکه تجلیات پرخاشگرانه به سوالات درونی ما درباره چگونگی پیدایش کل جامعه بشری از منظر تاریخ‌نگاری مجال طرح می‌یابند. به طوری که ملاحظه می‌شود، روستو در این جلد می‌کوشد موضع‌گیری عصر حاضر را به طور واحد بیان کند و به قول کارل یاسپرس، وضعیت معنوی زمان^{۳۰} را که در سال ۱۹۳۱ به آن مشغول بود، تبیین کند، آن هم به صورت برداشتی توصیف‌گرایانه از کل جهان.^{۳۱} در حقیقت این نگرش تاریخی جهانی در نزد برخی از متفکران دیگر، نظیر بنه‌توکروجه^{۳۲}، یاکوب بورکارت^{۳۳} و توثین بی نیز وجود داشته است؛ آنان تنها به شکل‌شناسی تاریخی اکتفا نکرده‌اند، بلکه در جستجوی مفهوم توسعه بوده‌اند. روستو با چنین تحلیلی معمولاً از گام نهادن در پیش‌گویی^{۳۴} متافیزیکی تاریخی (به قول هگل) چشم‌پوشی می‌کند. او منحصرًا به انسان‌های موجود در تاریخ می‌اندیشد. برای یک متفکر مغرب زمین مشکل است که در نظریه تراکم طبقاتی فرهنگ غرب، آزادی را جستجو کند، زیرا کلمه آزادی در این جا و در زمان‌های مختلف معانی متفاوت دارد. آزادی در قرون وسطی تقریباً تعلق به یک جایگاه طبقاتی معین، در عصر نوزایی کمال مطلوب آرمانی، در عصر روشنگری یک اندیشه مجرد و در قرن ۱۹ امکانات پیشرفته اقتصادی و سیستم پارلمانی محسوب می‌شد. اما در قرن ۲۰ آشفتنی مفهومی آزادی به قدری بالا گرفت که حتی دولت‌های تمامیت‌خواه و توتالیتر در عملیات تراکمی و همفرونی خود به منزله هدیه‌کنندگان آزادی، راه خود را به سوی سلطه می‌گشایند و به نام آزادی، سلطه‌گری می‌کنند. برتراند راسل از لحاظ مفهومی کلمه آزادی را از محتوای خود به طور کامل تهی نمی‌کند و آن را با ترکیب فضای باز عمل یا آزادی عمل جایگزین می‌سازد، اما از منظر چشم‌انداز تراکمی، روشن است که آزادی بازتابی در برابر سلطه و قبل از همه، قطب مولد مخالف در برابر سلطه است. بشر با زودن و تقلیل وزنه سلطه، عصر جدیدی را در تاریخ آغاز کرده است. بر اساس نظریه اوسوالد منگهین^{۳۵}، مورخ و فرهنگ‌شناس اتریشی در کتاب تاریخ جهان و عصر سنگی (۱۹۳۱) و نیز اندیشه‌های آلفرد وبر در کتاب تاریخ فرهنگ به منزله

روستو تاکید می کند که دوگانه گرایی قرون وسطی بین کلیسا و دولت تا حدی هر دو مرجع قدرت را در برابر هم قرار داد و این امر خود تصمیمی برای استقرار آزادی بود



با کمال میل مقایسه‌ای بین زمان قبل از پیدایش واقعه تاریخی به صورت دنیای کشاورزی و جریان پیروز بعد از آن به صورت صنعتی شدن در سراسر جهان را تعقیب کند. گه‌لن در این باره می‌نویسد: احتمالا فقط دو مقطع تعیین‌کننده به صورت نقطه عطفی قابل مقایسه با هم در تاریخ بشر وجود دارد: یکی مرحله عبور از فرهنگ شکار و رسیدن به حالت شهرنشینی و سکونت‌گزینی و کشاورزی و مرحله دیگر، صنعتی شدن که در هر دو مورد انقلاب اخلاقی و فکری آشکار، کلی و همه‌جاگیر واحدی برقرار بود. الکساندر روستو در کتاب جامع سه جلدی جایگزینی و موضع‌گیری عصر حاضر در تاریخ بشری به شرحی که مختصرا اشاره شد، در جلد اول پیدایش مرحله کشاورزی را با همه نتایج موثر آن تحلیل می‌کند؛ در جلد دوم، یعنی عصر روشنگری، آگاهانه از این موضوع صرف‌نظر می‌کند و انقلاب صنعتی را به دقت مورد تحلیل قرار می‌دهد و در جلد سوم پیشرفت فنی و نتایج فرهنگی انقلاب صنعتی را تاکنون مورد بحث قرار می‌دهد. اما روستو موکدا تردید دارد که بتوان درباره هر دو مقطع مورد نظر با دیدگاه گه‌لن از یک تحول و دگرگونی اخلاقی و معنوی واحد سخن گفت، بلکه نظر او بر دگرگونی‌های کلیت‌گرا و تمامیت‌خواه عصر ما و نقد فرهنگی تاریخ جهان هدف‌گیری شده است که وضعیت جهانی ما را در دو سیستم تمامیت‌خواه تئوریزه می‌کند. البته باید توجه داشت هنگامی که نگارش این کتاب در سال ۱۹۵۴ به پایان رسید، یعنی اوج جنگ سرد. روستو سال ۱۹۳۲ - سالی که هیتلر قدرت را در آلمان قبضه کرد- را در مقدمه جلد اول چنین توصیف می‌کند: باید روشن کرد که چه حادثه‌ای اصلا اتفاقی افتاده و در چه جایگاهی از تاریخ جهان قرار داریم؟ این بهترین و فوری‌ترین وظیفه ماست که وضعیت قاجعه‌آمیز کنونی را خود مورخان و جامعه‌شناسان مورد بررسی قرار دهند و من در این موضع‌گیری، درباره زمان معاصر کار می‌کنم. از این باب روستو یک مورخ و تحلیلگر تاریخ جهان به شمار می‌رود. وی می‌کوشید آثار و ریشه‌های معنوی عصر حاضر را جستجو کند، این امر به هیچ وجه استعدادی برای پیشگویی لازم نداشت، زیرا مورخان پخته و سنجیده عصر ما خود احساس می‌کنند که باید در مسیر تاریخ جهانی حرکت کنند و هر چه بیشتر و مصمم‌تر از وقایع نگاری روزانه، تاریخ اجتماعی و تاریخ جهانی توقعات روزانه فاصله بگیرند. امروزه ملل صنعتی قادر نیستند از این طریق درباره تاریخ ملی خود به تحقیق بپردازند، مثلا تعیین کنند مسیر درست تاریخ تا جنگ جهانی اول به عنوان یک شاهراه چگونه طی شده است. هرمان هایمیل^{۳۳} اخیرا گفته است تاریخ وقایع روزانه، تاریخ اجتماعی و تاریخی جهانی توقعات روزانه را در توصیف وقایع بیان کرده‌اند و هر سه قلمرو ذکر شده، فراتر از مرزهای ملی گسترش یافته‌اند. روستو در جلد سوم اثر بزرگ خود، عیار تصمیم‌گیری در وضعیت جهانی را در یک بدیل (آلترناتیو) شعارگونه و بسیار ساده خلاصه می‌کند: سلطه یا آزادی؟ آنچه هیتلر در سال ۱۹۳۳ در آلمان مستقر کرد، عنصر سلطه و

می‌یابد که توضیح همه آن‌ها از ظرفیت این نوشتار خارج است. آنچه گفته شد، نمونه‌ای از تفکر و کار خلاق و دیدگاه جهانی روستو بود، چیزی که در کشورهای فرهنگ‌سالار شرق و حداقل در ایران بی‌سابقه است و می‌تواند الگوی جدیدی باشد. روستو در جلد دوم تاکید می‌کند که دوگانه‌گرایی قرون وسطی بین کلیسا و دولت، تا حدی هر دو مرجع قدرت را در برابر هم قرار داد و این امر خود تصمیمی برای استقرار آزادی بود، این نظارت متقابل چنان بود که هیچ یک از این دو نتوانست بر دیگری سلطه یابد. تنها در عصر روشنگری (و با اوج آن در عصر گوته) بود که نفس کشیدن آزادانه مقدور شد و میراث فرهنگی کلاسیک‌ها آگاهانه پذیرفته شد، اما این فرآیند با آغاز دوره رستوراسیون در ۱۷۹۲ شکست خورد.

پروفسور ولفگانگ برکه‌فلد^{۳۴}، استاد اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه هامبورگ، در سالنامه آوردو (شماره‌های ۶ و ۱۰) مفصلا به نقد و معرفی کتاب سه جلدی روستو پرداخت و جلد سوم را با عنوان سلطه یا آزادی بررسی نمود. او می‌نویسد جامعه‌شناسان و منتقدان نامور تاریخ فرهنگی ما تقریباً همه به یک شیوه جهان‌نگرانه به تحلیل تاریخ پرداخته‌اند و مورخان دوران اخیر نیز از آنان تبعیت کرده‌اند. اوسوالد اشنینگر، کارل مارکس، آلفرد ویر، کارل یاسپرس، روستو و فرایر گه‌لن^{۳۵} برای ارائه این موضوع، نمونه‌ها و مصادیق مناسبی هستند. آنان در تحلیل‌های جامعه‌شناسانه و سیاسی خود از معابر مختلف تحلیلی به تاریخ جهان وارد شده‌اند و بسیاری از آنان دامنه تحقیقات خود را تا عصر تاریک ماقبل تاریخ فرهنگ بشریت گسترش داده‌اند، اما این تمایل مشترک به طرح‌ریزی اندیشه تاریخ فرهنگی بشر از کجا آغاز شد؟ یکی از نقش‌های مهم در این زمینه، برداشت تکنیک واحد از جهان است. چگونگی این برداشت، به منزله نتیجه انقلاب صنعتی در افق زمان معاصر قرار دارد. معمولا این انقلاب به منزله واقعه منحصر به فرد جهانی تاریخ بشریت و به عنوان تصویر جدیدی از تاریخ تکامل اجتماعی مورد کاوش قرار می‌گیرد. اصل این واقعه در شرایطی بسیار استثنایی در قرن هیجدهم میلادی در انگلستان رخ داد و طی قرن ۱۹ سراسر اروپای شمالی را فرا گرفت. پس از آن تقریباً یک سوم بشریت صنعتی شد و از لحاظ اجتماعی نیز آن را پذیرفت. انقلاب صنعتی در قرن ۲۰ سراسر جهان را فرا گرفت و به همین دلیل جای تعجب ندارد که ناظر این مرحله جهانی،

قهر در افراتی‌ترین شکل آن بود. هیتلر آزادی را که در مردم‌شناسی روستو، بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین موجودیت معنوی انسان‌هاست، نفی کرد. روستو این ادعای انسان‌گرایانه را از مبدا عقل خالص یا خرد ناب مطرح نمی‌کند، بلکه آن را از ذات و طبیعت تاریخ منشعب می‌سازد که به موجب آن در ابتدای تاریخ، آزادی قرار داشت و سپس سلطه و خودکامگی چهره نمایاند. در جلد اول کتاب او، دامنه تاریخ جهان تا عصر یخبندان به عقب بازمی‌گردد و مبدا اولیه سلطه در آن بازکاوی می‌شود. روستو این مبدا را به صورت پدیده‌ای جدید^{۳۳} که ریشه‌های آن به شیوه‌های تکان‌دهنده در فرهنگ‌های کهن^{۳۴} وجود دارد، کشف کرد. مدتی بعد او ثابت کرد که بدون سلطه، تخصص مبتنی بر تقسیم کار انسان‌ها به وجود نمی‌آید و بدون این تخصص هم فرهنگ کهن مورد نظر حاصل نمی‌شد. فقط از طریق تراکم و هم‌فرونی فرهنگی، آن چنان که او آن را مفهوم کلیدی تاریخ جهان می‌داند، اولین ساختارهای انسجام‌دهنده وحدت‌بخش با مبانی جامعه‌شناسی گسترده برای آزادکناری متخصصان از تولید اولیه به وجود آمده است. در جلد دوم کتاب، او می‌پرسد که چه زمانی و چگونه در ساحت فرهنگ کهن، گسست مجدد در طبیعت انسانی به صورت آزادی اندیشه و رفتار پدیدار شده است؟ این پرسش به عنوان قطب‌نمای روستو، راه آزادی را تا آستانه عصر حاضر دنبال می‌کند، البته در داخل فرهنگ خاص اروپاییان که آن هم از فرهنگ مغرب زمین نشأت گرفته و از یونان به ارث رسیده است. پس از آن روستو مسیر آزادی را تا آن‌جا پیش می‌برد که بین عناصر سلطه برانگیز و آزادی‌بخش‌سازی پدید می‌آید تا جایی که نیمی از این مسیر آزادانه و نیمی از آن قهرآمیز طرح می‌شود. به این ترتیب در تفاوت‌های حاکمیت نوعی درجه‌بندی به وجود می‌آید. روستو عصر کهن و آنتیک را از نظر موجود آزادی درخشان توصیف می‌کند. پس از آن قرون وسطی فرا می‌رسد که سرشار از سلطه است و سپس عصر نوزایش که در تاریخ معنویت فرهنگی قرن ۱۹ با حرمت و عزت مورد تجلیل قرار می‌گیرد، گرچه متفکران انسان‌گرای دیگری چون برویدایف^{۳۵} یا ماری‌تن^{۳۶} معتقد بودند آنچه از قرن ۱۳ به بعد در اروپا اتفاق افتاده، نوعی سقوط ارزش‌ها بوده است. آن مداومت معنوی که روستو برای آن ارزش قائل است، روزنه روشنی به سوی آزادی معنوی مغرب زمین است که نوعی جریان اندیشه است و نمی‌توان ادعا کرد آزادی اجتماعی در یک عصر خاص به اوج خود رسیده است، مثلاً در عصر تعادل قرون وسطایی که بین دنیای معنوی و استیلائی دنیایی برقرار بود و روستو آن را ضامن حاکمیت می‌داند. این تعادل اما در عهد فرماسیون از دست رفته، به این ترتیب دو مرجع قدرت در دست یک نفر به صورت پدر ملت و سرزمین متمرکز شد و در آن تمام امتیازات اصناف قرون وسطی از بین رفت، وحدت مذهبی به جنگ‌های مذهبی منجر شد، امپریالیسم استعماری عهده‌دار متمرکز و تراکم فرهنگی گشت که ابتدا به صورت حاکمیت بزرگ مالکان و پس از انقلاب صنعتی، به صورت رفتار کارگران صنعتی بیکار شده (پرولتاریا) تجلی کرد و در روند پس از انقلاب صنعتی به تقویت هر چه بیشتر سلطه انجامید و انواع مختلف سلطه را پدید آورد. ضعف ساختارهای تراکمی قرون وسطی در زمان نوزایی تا حد وسیعی جبران شدند، به جای آن‌ها امپراطوری آرمان‌ها برقرار شد که بیشتر آزادی را مطرح می‌کرد و این هم بازتاب معنوی نابودی عظیم آزادی در واقعیت اجتماعی بود که در نتیجه آن تشنجات درونی روزافزونی در دنیای مغرب زمین رخ داد و خود به صورت یک شعور فرهنگی مداوم

متبلور شد. بدیهی است که این امر نشانه بهداشت و سلامت اجتماعی نیست. در عصر جدید پدیده تاریخ معنوی خالص دیده می‌شود که از پدیده مشابه آن در قرون وسطی روشن‌تر نیست و تاریک‌ترین دوره آن در قرون ۱۹ و ۲۰ دیده می‌شود. روستو در جلد سوم نقد فرهنگی خود قرون وسطی را نقد و تحلیل می‌کند و معتقد است گرایش‌های خردگرایانه و عقلانیت قرن ۱۹ و عصر حاضر، در عمل گرای، رفتارگرای، مادی‌گرای، سیطره بر طبیعت، فن‌گرای، اقتصاد برنامه‌ریزی، بسترسازی پیشرفت فنی، برابرسازی جزءگرای^{۳۷} و عمومی‌سازی^{۳۸} سرمایه‌داری، تکثیرگرای، دولتی و پوچ‌گرای افراتی که به سادگی در جنبه‌های غیرعقلانی نمود پیدا می‌کنند، تجلی کرده‌اند و گرایش‌های غیر عقلانی نابخردانه در همین فاصله زمانی به شکل بازتاب‌های محافظه‌کارانه، فردگرای افراتی و شخصیت‌پرستی (کیش شخصیت) نمود یافته‌اند؛ در عین این‌که از تجارب نابغه‌پروری، جنبش جوانان، خداباوری دولتی، یعنی دولت را قادر مطلق دانستن، ملی‌گرای، اشتیاق برای جنگیدن و جنگ‌طلبی، مارکسیسم، سوسیالیسم، بولشویسم، فاشیسم و شوونیسم نیز استفاده می‌شود. روستو نمی‌کوشد این داوری‌ها را ثابت کند و آن‌ها را به هم ارتباط دهد، بلکه به همه آن‌ها متوسل می‌شود تا انسان‌گرایی در هم شکسته‌ای بنا کند.

به این ترتیب روستو نوعی تحلیل تاریخی و فلسفی کل‌گرایانه را دنبال می‌کند که به کار و تکنیک کارل مارکس بی‌شابهت نیست، با این تفاوت که مارکس بر بستر ماتریالیسم دیالکتیک حرکت می‌کرد، اما روستو از نوعی معنویت یا تمرکز مشرب و نگرش^{۳۹} سخن می‌گوید که می‌توان آن را تراکم فرهنگی یا مناسبات واقع‌گرایانه تراکمی تلقی کرد. نتیجه‌گیری نهایی این کتاب مثل آثار مارکس صراحت ندارد و به پیروان خود وعده روشنی نمی‌دهد، چرا که در این‌جا او تشخیص (دیالکتوز) را مهم‌تر از راه‌حل یابی و نسخه‌پردازی (تراپی) می‌داند؛ به علاوه آن‌چنان‌که گفته شد، در هر سه جلد کتاب مشرب و تفکر شفا‌دهنده روشنی مطرح نیست، بلکه اثر حاوی اشارات عملی بسیاری است که می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها موثر واقع شوند.

امید آن که روزی این کتاب نقد فرهنگی به طور کامل به زبان فارسی ترجمه و منتشر شود تا محققان تاریخ‌نگار و تحلیل‌کنندگان سیلان فرآیندهای فرهنگی، نمونه خوبی برای نقد تاریخ فرهنگی در دست داشته باشند و برای پویندگان راه حقیقت روشن شود که آیا برای نیل به رستگاری از مسیر استبداد و خودکامگی راهی هست یا با توجه به تجربه موفق فرهنگ‌های جهان باید مسیر آزادی و پیش‌داشته‌های فرهنگی آزاد را در پیش گرفت.

نقد و تحلیل کلی و نتیجه‌گیری

نخستین نتیجه‌گیری نگارنده از نظریات روستو آن است که آزادی و خودکامگی فراز و نشیب‌هایی را پیموده‌اند و می‌پیمایند و در مسیری غیر خطی^{۴۰} طی طریق می‌کنند؛ هر کجا پیش‌داشته‌های یکی از آن دو قوی‌تر و پررنگ‌تر باشد، همان راه را می‌پیماید. در مورد آزادی باید گفت عوامل فرهنگی نقشی کلیدی دارند که آن هم در دنیای کنونی و انقلاب فناوری اطلاعات، تحصیل حاصل است و با هیچ قدرتی نمی‌توان برای همیشه جلوی آن را گرفت. اما روستو مثل سایر نئولیبرال‌های غربی، خود به این واقعیت اذعان دارد که بر خلاف نظر و هدفش تاریخ نقد و تحلیل فرهنگی او همه جهان را شامل نمی‌شود، یعنی جهان‌نگر نیست، بلکه خاص مغرب

پانویسها

۱. Alexander Rustow
۲. Coase
۳. Externe Effekte
۴. در این مورد ر. ک: دو جلدی مسائل اقتصادی کشورهای کم توسعه، ترجمه همین قلم، چاپ سازمان مدیریت و برنامه ریزی، سال ۱۹۸۶.
۵. Palaoliberalismus
۶. Ortbestimunder Gegenwärt
۷. Vitalpolitik
۸. Dresden
۹. Marktrends
۱۰. Hans otto Lenel
۱۱. به نقل از نشریه آلمانی اقتصاد جوان، سال ۱۹۶۰، شماره ۲.
۱۲. Vitalsituation
۱۳. Vitaipolitik
۱۴. ر. ک: مقالات گذشته نویسنده در نشریه آیین.
۱۵. Liberlagerungslehre
۱۶. Me Iver, R. M
۱۷. **Autoritat**: به نظر می رسد فهم و تعریف قدرت و اقتدار در جامعه شناسی فرهنگ لازم باشد. قدرت یا به قول آلمانی ها **Macht = Power** به استاد فرهنگ جامعه شناسی هیگمان و به تعبیر ماکس وبر، هرگونه شناسی است که در درون مناسبات اجتماعی، اراده خود را علیه کوشش و تلاش دیگری پیش ببرد، مهم نیست که این شناس (بخت) بر چه چیز متکی است. اما اقتدار (اتوریتیه) لغتی لاتین به معنای حیثیت، نفوذ، منزلت، اعتبار، الگو، سلطه و نسبت برتری یا زیردستی بین انسان ها در گردهمایی انسانی و نهادهاست که به صورت یک موقعیت اجتماعی با اختیارات شناخته شده برای تصمیم گیری و ارجاع کردن یک انسان که توان اخلاقی و معنوی فوق العاده دارد یا توان تاسیس یا نمادی از ارزش های شناخته شده را دارد، است. (به نقل از فرهنگ آندرو وایت).
۱۸. ر. ک: کتاب سالنامه اوردو، شماره ۶، ص ۷۰.
۱۹. Dorer
۲۰. Geistige Situation der Zeit
۲۱. ر. ک: پاسپرس: آغاز و هدف تاریخ، سال ۱۹۴۹.
۲۲. بنه دتوکروجه Bene de ttoe Croce. ۱۹۵۳-۱۸۶۶، فیلسوف ایتالیایی.
۲۳. Jacob Burckhardt، فیلسوف و مورخ فرهنگی سوسیسی (۱۸۹۷-۱۸۱۸).
۲۴. Apriorismus
۲۵. Oswald Menghin
۲۶. Freibtlichkeit
۲۷. Orphik: رساله های رمز آئود یونان قدیم و مراسم آن به نقل از اورفئوس.
۲۸. Pitagoras
۲۹. عصر تجدید آزادی سیاسی یونان قدیم پس از انقلاب فرانسه.
۳۰. Wolfgang Berkefeld
۳۱. Freier Gehlen
۳۲. Herman Heimpel
۳۳. Novum
۳۴. Hockkultur
۳۵. Berdjew
۳۶. Maritain
۳۷. Vereinselung
۳۸. Ver massung
۳۹. Gesinnung
۴۰. Mc - Cain
۴۱. این کتاب توسط گروه مترجمین به همت انتشارات توس در چند جلد به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

زمین و غربگراست. اما صاحب این قلم تردید دارد که این مساله، نقص کار اوست و باید آن را منفی ارزیابی کرد. در واقع آن را بر توقع بیش از حد خود حمل می کند که یک تحلیلگر غربی باید تاریخ کل جهان و از جمله مشرق زمین (به قول ویل دورانت، گاهواره تمدن بشری) را تحلیل کند. همان طور که استاد مولر آرماک در پاسخ به پرسش نگارنده درباره دیدگاه او نسبت به اسلام (شماره های قبلی ماهنامه آیین، مقالات نتولیبیرال ها)، هوشمندانه پاسخ داد: من نظری ندارم؛ و این وظیفه شماست که کارهای انجام شده و ابزارهای پژوهشی ما را الگو قرار دهید و در مورد اسلام کار کنید که داوری درستی است. امیدوارم هوشمندان فرهیخته حوزه های علمیه در این راه پیشقدم شوند. گرچه امروز به برکت پول نفت (یا ثروت اندوخته و پس انداز نسل های گذشته و حال و آینده) از دکمه لباس و عصای دست گرفته تا هواپیما و تانک و انواع اتومبیل از خارج وارد می شود، ولی این عوامل برونزا نباید تا این حد در زندگی و فرهنگ و حتی نحوه تفکر ما نقش داشته باشند. در مرحله کنونی، نگارنده بستر آزادی و آزاداندیشی را مهم تر می داند و بر این باور است که فقط در یک فضای باز و آزاد و سرشار از تعاطلی افکار و انتقاد و بدون هراس از تهمت و تکفیر، ممکن است همفرونی فرآیندهای فرهنگی آزادانه (به تعبیر روستو) تحلیل شود و پس از آن است که استقلال واقعی شکل می گیرد، این پیام مهم روستوست. ما علاوه بر آن که به تعبیر قرآن کریم (فاعتبروا یا اولی الابصار) باید از تجارب ارزنده دیگران بهره بگیریم، در عین حال باید به فرهنگ ملی و انعطاف پذیری و نوگرایی آن نیز توجه داشته باشیم و رسوبات جزم گرایانه فکری را از عرصه جولان اندیشه های خود بپیراییم. نمی توان عمل اندیشین را مثل ایدئولوگ های کمونیست و فاشیست در فضایی محدود و از پیش تعیین شده انجام داد. توجه به زندگی و افکار آکساندر روستو نشان می دهد او در کنار سایر نتولیبیرال های آلمان بدون برنامه ریزی قبلی، همچون جویبارهای کوچک که شط خروشان را می سازند و به دریای سازندگی می ریزند، معجزه اقتصادی نیمه اول قرن بیستم را رقم زدند و اینک هم با کمال بردباری و سکوت و متانت و بدون این که در فکر سهم خواهی و پاداش گیری باشند، اروپای واحدی می سازند و خود را مدعی و میراث خوار منحصر به فرد جریانات تلقی کنند. ما هم می توانیم از همگرایی و همفرونی همه اندیشه ها بهره برداری کنیم و مثلاً وقتی که بیش از صد استاد دلسوخته اقتصاد، مشترکاً درباره توسعه اقتصادی کشور نظرانی ابراز می دارند، حق آن است که با سعه صدر و دلسوزی بیشتر نظرات آنان را مورد توجه قرار دهیم و آنچه را درست می دانیم، به کار ببریم.

اما این که روستو حمله ایرانیان را به یونان موجب گسست روند آزادسازی آتن و فرهنگ غرب می داند و مثل برخی غربیان از ایرانیان با عنوان بربرها یاد می کند، درست نیست. ای کاش او کتاب ارزشمند و مستند یونانیان و بربرها، تالیف امیر مهدی بدیع^{۴۱} به زبان فرانسه را مطالعه می کرد و قبری هم به اسناد مسلم تاریخی مثل الواح حقوق بشر کوروش و داریوش و یا داوری های یهودیان درباره فرهنگ ایرانیان توجه می کرد، اما متأسفانه این مهم را به جا نیاورده است. همچنان که مک کین، کاندیدای جمهوری خواه آمریکا در تبلیغات انتخاباتی خود پارس ها را دارای فرهنگ متجاوز نسبت به همسایگان خود معرفی می کند، حال آن که این اتهام سزاوار ارثیه فرهنگی خود اوست. به هر حال آنچه ما به آن سخت نیاز مندیم، تعامل فرهنگی با دنیاست.